

A Study of the Criterion of Ethics in the Realization of Personal Identity

✉ **Rouhollah Sheikhani**  / M.A. Student, Imam Khomeini Educational and Research Institute, Qom, Iran
roohollah.sheikhani@gmail.com

Safdar Elahi-Rad / Assistant Professor, Department of Theology and Philosophy of Religion, Imam Khomeini Educational and Research Institute, Qom, Iran
elahi@iki.ac.ir

Received: 2025/04/26 - **Accepted:** 2025/07/08

Abstract

The issue of personal identity has occupied the minds of scholars for many years. To understand the nature of personal identity, several perspectives have been proposed, the most significant of which are the psychological continuity view and the non-physical substantial continuity view. Proponents of the psychological continuity view argue that our continuity involves a psychological relationship that can rely on various criteria such as memory, beliefs, recollections, and so on. Some empirical studies have suggested that ethics can also serve as a criterion for the realization of personal identity alongside these factors. Based on the acceptance of the psychological continuity view and considering these studies, ethics not only plays a role in the realization of personal identity but also ranks far above other criteria of psychological continuity, such as memory, perceptions, desires, and personality. In this paper, in addition to critiquing the psychological continuity view, we argue from the perspective of non-physical substantial continuity—the view we endorse—that the stable “self” is a non-material substance upon which all internal states, including ethics, depend. Therefore, ethics cannot constitute our philosophical identity.


Keywords: ethics; personal identity; moral identity; non-physical substantial sameness; psychological continuity

نوع مقاله: پژوهشی

بررسی ملاک اخلاق در تحقق «هویت شخصی»

roohollah.sheikhani@gmail.com

elahi@iki.ac.ir

روح‌الله شیخانی  / دانشجوی کارشناسی ارشد مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی صنوبر الهی‌راد / استادیار گروه کلام و فلسفه دین مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی 

دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۰۶ - پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۱۷

چکیده

مسئله هویت شخصی سال‌هاست که ذهن اندیشمندان را به خود مشغول کرده است. برای پی بردن به ماهیت هویت شخصی، دیدگاه‌هایی مطرح شده که مهم‌ترین آنها دیدگاه‌های استمرار روانی و استمرار جوهری غیرفیزیکی است. طرفداران دیدگاه استمرار روانی می‌گویند: تداوم ما شامل یک رابطه روان‌شناختی است که می‌تواند معیارها و ملاک‌های متفاوتی مانند حافظه، باورها، خاطرات و... را داشته باشد. برخی در تحقیقاتی که با روش تجربی انجام داده‌اند، در کنار این ملاک‌ها، اخلاق را نیز معیاری برای تحقق هویت شخصی مطرح کرده‌اند. بر مبنای پذیرش دیدگاه استمرار روانی و با توجه به مطالعات صورت‌گرفته، نه تنها اخلاق در تحقق هویت شخصی نقش دارد، بلکه نسبت به سایر معیارهای استمرار روانی، مانند حافظه، ادراکات، تمایلات، شخصیت و... با فاصله بسیار زیادی در صدر قرار دارد. در این نوشتار، علاوه بر نقد دیدگاه استمرار روانی خواهیم گفت که بر مبنای پذیرش دیدگاه استمرار جوهری غیرفیزیکی، که دیدگاه پذیرفته ماست، هویت ثابت «من»، جوهری فرامادی است که تمام حالات مختلف درونی، از جمله اخلاق، قائم به آن است. بنابراین اخلاق نمی‌تواند هویت فلسفی ما را شکل دهد.

کلیدواژه‌ها: اخلاق، هویت شخصی، هویت اخلاقی، این‌همانی جوهری غیرفیزیکی، استمرار روانی.

«انسان» چیست؟ این سؤالی است که فلاسفه و اندیشمندان زیادی را در طول تاریخ به خود مشغول کرده است. اندیشمندان همیشه کوشیده‌اند که بتوانند تعریفی دقیق و جامع از «انسان» به دست آورند؛ ولی هرگز موفق به این کار نشده‌اند. در کنار این سؤال، سؤال دیگری به ذهن می‌رسد که اخص از سؤال قبلی است. «من» کیستم؟ مسئله «هویت شخصی» نیز مسئله‌ای است که سالیان دراز مورد توجه قرار گرفته است. در این نوشتار، بحث ما حول «هویت شخصی» است، نه تعریف «انسان»؛ گرچه این دو مبحث می‌توانند به هم کمک کنند.

نکته دیگری که می‌تواند محل بحث را روشن کند، این است که «این‌همانی» به دو صورت است: گاهی «این‌همانی در کیفیات» است؛ به این معنا که دو شیء متمایز، ویژگی‌ها و خصلت‌های یکسانی دارند؛ گاهی نیز «این‌همان عددی» را داریم؛ به این معنا که مثلاً نویسنده کتاب گلستان و نویسنده کتاب بوستان، در عالم خارج یک فرد واحد است. پس این دو نویسنده دارای «این‌همانی عددی» اند. آنچه در بحث مهم است، این‌همانی عددی است. ما به دنبال ملاکی هستیم که بتوانیم به کمک آن بگوییم: من عداً همان فردی هستم که ده سال پیش بوده‌ام (کرباسی‌زاده و شیخ‌رضایی، ص ۱۱۳).

بنابراین ما در بحث دربارهٔ هویت شخصی به دنبال شرایطی لازم و کافی هستیم که بتوانیم بگوییم شخص دوم در زمان دوم، با شخص اول در زمان اول دارای این‌همانی عددی است. به عبارت دیگر، به دنبال ملاکی هستی‌شناختی هستیم که شرایط لازم و کافی برای استمرار هویت شخصی در طی زمان را برای ما معلوم کند (کرباسی‌زاده و شیخ‌رضایی، ص ۱۱۴) در این مقاله صحبت بر سر این است که آیا اخلاق می‌تواند در استمرار هویت شخصی نقش داشته باشد یا خیر؟ پرواضح است که اگر قائل به این‌همانی جوهری غیرفیزیکی شویم، جوهر غیرفیزیکی هویت فرد را تشکیل می‌دهد و نه تنها اخلاق، بلکه تمام مؤلفه‌های دیگر، مانند حافظه، احساسات، ادراکات و... در این‌همانی عددی هویت شخصی نقشی ندارند؛ اما اگر دیدگاه استمرار روانی را بپذیریم، آن‌گاه اخلاق می‌تواند یکی از مؤلفه‌های مورد بحث در نظر گرفته شود. در این نوشتار به این نتیجه می‌رسیم که اولاً دیدگاه صحیح، دیدگاه استمرار جوهری غیرفیزیکی است؛ ثانیاً بر فرض ثبوت دیدگاه استمرار روانی، اخلاق می‌تواند یکی از مؤلفه‌های مهم در استمرار هویت شخصی مدنظر قرار گیرد.

۱. دیدگاه‌های مختلف دربارهٔ ملاک هویت شخصی

دیدگاه‌های مختلفی دربارهٔ ملاک هویت شخصی مطرح شده است. مهم‌ترین این دیدگاه‌ها عبارتند از:

۱-۱. دیدگاه‌های استمرار روانی (Psychological-continuity)

این دیدگاه‌ها می‌گویند که تداوم ما شامل یک رابطهٔ روان‌شناختی است که می‌تواند معیارهای مختلفی داشته

باشد. در واقع، شما آن موجود آینده‌ای هستید که به‌نوعی ویژگی‌های ذهنی خود را از شما به‌ارث می‌برد (مانند حافظه، باورها، خاطرات، ترجیحات، ظرفیت تفکر منطقی و...) و شما آن موجود گذشته‌ای هستید که ویژگی‌های ذهنی‌اش را به این شکل به ارث برده‌اید. بر سر اینکه ملاک استمرار روانی چیست و چه ویژگی‌های ذهنی باید به ارث برده شود، اختلاف وجود دارد: برخی اعتقاد دارند که ملاک، حافظه است (Behan, 1979)؛ برخی یک پیوند علی بین دو حالت روان‌شناختی را مطرح کرده‌اند (Shoemaker, 1979)؛ عده‌ای ویژگی‌های گرایشی و ادراک را مدنظر قرار داده‌اند (Allport, 1937) و در نهایت، برخی اندیشمندان ویژگی‌های شخصیتی را در نظر گرفته‌اند (Haslam & Other, 2004)؛ اما آیا ویژگی‌های دیگر نیز می‌تواند مطرح شود؟ بیشتر فیلسوفانی که از اوایل قرن بیستم دربارهٔ هویت شخصی قلم به دست گرفته‌اند، به‌گونه‌ای این دیدگاه را تأیید کرده‌اند (Olson, 2024). در این نوشتار، ما با این دیدگاه – که دیدگاه رایج متفکران غربی است – مواجهیم و می‌خواهیم ببینیم که آیا اخلاق می‌تواند معیاری در دیدگاه استمرار روانی باشد یا خیر.

۱-۲. دیدگاه استمرار فیزیکی (Physical continuity)

دیدگاه دوم این است که تداوم ما شامل یک رابطهٔ فیزیکی است که شامل روان‌شناسی نمی‌شود. شما آن موجود گذشته یا آینده‌ای هستید که بدن شما یا همان ارگانیسم بیولوژیکی شما یا مانند آن را داراست. این ارگانیسم می‌تواند بدن، مغز یا حتی یک نیم‌کرهٔ مغز باشد (Maslin, 2001, p. 248). اسم این دیدگاه را، گاهی «دیدگاه‌های بی‌رحمانهٔ فیزیکی» (brute-physical views) می‌گذارند؛ زیرا با این دیدگاه می‌توان موجوداتی را که از نظر فیزیکی با موجودات آگاه یکسان‌اند و دارای رفتاری مشابه با آنها، اما فاقد هرگونه عنصر روانی‌اند نیز دارای هویت انسانی دانست. در بین اندیشمندان مسلمان نیز بوده‌اند کسانی که ساحت وجودی انسان را همان هیكل و بدن جسمانی قابل مشاهده می‌دانستند (رودبندی‌زاده و فیاضی، ۱۳۹۶). این تفکر، حتی در متکلمان شیعه نیز طرفدار دارد. سید مرتضی اعتقاد دارد که انسان حقیقتی تک‌ساحتی است و آن حقیقت تک‌ساحتی، بدن مادی و جسمانی مشاهده‌پذیر است (یوسفیان و خوش‌صحت، ۱۳۹۱).

برخی سعی کرده‌اند که دیدگاه اول و دوم را ترکیب کنند و به این بحث پرداخته‌اند که ما برای زنده ماندن، آیا به تداوم ذهنی و فیزیکی نیاز داریم یا اینکه هر کدام بدون دیگری کافی است (Olson, 2024).

۱-۳. ضد‌معیارگرایی (anticriterialism)

دو دیدگاه یادشده موافق‌اند که چیزی وجود دارد که ما باید ادامه دهیم؛ مثلاً شرایط خاص، لازم و کافی‌ای برای وجود یک فرد در یک زمان هست تا در زمان دیگر همان فرد وجود داشته باشد. دیدگاه ضد‌معیارگرایی این دو دیدگاه را رد می‌کند. این دیدگاه می‌گوید: تداوم روانی و جسمی شواهدی برای تداوم است؛ اما همیشه آن را

تضمین نمی‌کند و ممکن است که اصلاً تداوم لازم نباشد. واضح‌ترین مدافع این دیدگاه، مریکس است. دربارهٔ چگونگی درک ضدمعیارگرایی، بحث و اختلاف نظر وجود دارد (Olson, 2024).

۱-۴. دیدگاه این‌همانی جوهری

بر اساس دیدگاه این‌همانی جوهری، اولاً باید ملاک این‌همانی را خود جوهر شخص، که از آن به «من» یاد می‌شود، دانست؛ نه صرفاً اموری همانند آگاهی و خاطرات، که متعلق به «من» باشند؛ زیرا دغدغهٔ اساسی این‌همانی آن است که برای وحدت هویت «من» چاره‌ای اندیشیده شود؛ ثانیاً باید برای توجیه این‌همانی، حقیقت ثابتی را بین وضعیت الآن و گذشته در نظر گرفت؛ زیرا سخن دربارهٔ این‌همانی حقیقی بدون وجود هیچ جهتی از حقیقت ثابت، سخنی متناقض به نظر می‌رسد. از این‌رو این‌همانی شخصی، نه قابل تأویل به مقولاتی فیزیکی است که همواره در حال تغییر و تحول اند (به‌گونه‌ای که نتوان جهت ثابتی را در شرایط مختلف زمانی و مکانی در نظر گرفت) و نه قابل تأویل به مقولات غیرشخصی است؛ هرچند مرتبط با شخص و قائم به آن باشد؛ همانند حالات درونی (الهی‌راد، ۱۴۰۱، ص ۵۷۷). برخی از متکلمین نیز این نظر را دارند. برای مثال، شیخ صدوق با استناد به آیات و روایات معتقد است که روح و نفس یک چیزند و حقیقت آنها مغایر با بدن است (ضیائی‌نیا و فایدئی، ۱۳۹۴).

به سه دیدگاه اول اشکالات اساسی وارد است و بنابراین دیدگاه این‌همانی جوهری دیدگاه برگزیدهٔ ماست. باین‌حال دیدگاه اول، یعنی دیدگاه استمرار روانی، با اینکه با اشکالات متعددی روبه‌روست، دیدگاه رایج در بین متفکران غربی است. پرواضح است که طبق دیدگاه این‌همانی جوهری، اخلاق نقشی در تحقق هویت شخصی ندارد. با توجه به مطالبی که گذشت، سؤالی که در این نوشتار به دنبال آن هستیم، این است که آیا طبق دیدگاه استمرار روانی، اخلاق در تحقق هویت شخصی نقش دارد یا خیر؟ و آیا می‌توان اخلاق را به‌تنهایی به‌عنوان یک ملاک در کنار ملاک‌هایی که مطرح کردیم، قرار داد یا اینکه اخلاق در کنار مجموعه‌ای از موارد دیگر یک ملاک برای تحقق هویت شخصی خواهد بود؟ در صورتی که پاسخ ما قسم دوم باشد، اخلاق چه مقدار در تحقق آن نقش دارد؟ و اخلاق در دیدگاه این‌همانی جوهری چه جایگاهی دارد؟

۲. رابطهٔ اخلاق و هویت شخصی از حیث آزمایش‌های شهودی - تجربی

عده‌ای از دانشمندان سعی کرده‌اند که با کمک آزمایش‌های شهودی - تجربی بین اخلاق و هویت شخصی رابطه‌ای را پیدا کنند. در این نوشتار، پنج آزمایش بررسی می‌شود. ویژگی اصلی این آزمایش‌ها این است که بین اخلاق و هویت شخصی ارتباط ویژه‌ای را نشان می‌دهند. از سوی دیگر، این آزمایش‌ها فقط به اخلاق نمی‌پردازند و ملاک‌های دیگر، مثل حافظه، شخصیت، احساسات، تمایلات و حتی ادراکات را نیز بررسی می‌کنند. در ابتدا ما گزارشی از این آزمایش‌ها ارائه خواهیم کرد.

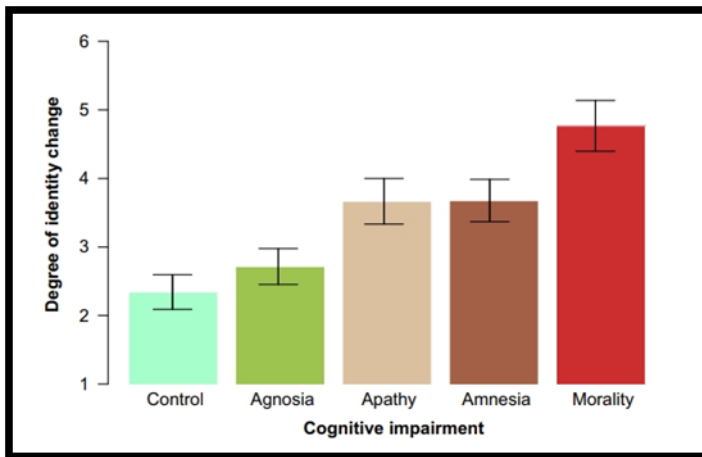
۲-۱. مطالعه اول: آزمایش پیوند مغز (The brain transplant)

در این مطالعه، ۱۴۸ شرکت‌کننده آمریکایی (میانگین سن: ۳۰.۵ سال، ۵۸ درصد زن) در یک مطالعه برخط شرکت کردند. از شرکت‌کنندگان درخواست شد که داستان زیر را با دقت مطالعه کنند:

فرض کنید الان سال ۲۰۴۹ میلادی است. «جیم» حسابداری است که در شیکاگو زندگی می‌کند. یک روز او در اثر یک تصادف رانندگی به شدت از ناحیه سر آسیب می‌بیند. تنها شانس او برای زنده ماندن، درمان به کمک یک فناوری پزشکی پیشرفته به نام «روش پیوند مغز» است. در این آزمایش، دانشمندان در صورت آسیب دیدن قسمت‌های مختلف مغز می‌توانند قسمت‌های آسیب‌دیده را با قطعات یدکی، که در دمای بسیار پایین منجمد شده‌اند، جایگزین کنند. تیمی از پزشکان قسمت‌های آسیب‌دیده مغز جیم را برمی‌دارند و با دقت آن را با بافت مغز آسیب‌دیده جایگزین می‌کنند. بافت آسیب‌دیده مغز پس از برداشتن از بین می‌رود. پس از عمل، تمام اتصالات عصبی مناسب بین مغز قدیمی و بافت مغز جایگزین، ایجاد شده است. پزشکان تمام پاسخ‌های فیزیولوژیکی را آزمایش می‌کنند و تشخیص می‌دهند که بیمار زنده است و می‌تواند به امور روزمره زندگی خود بپردازد. در ادامه، پزشکان برخی از آزمایش‌های روان‌شناختی را روی آقای جیم انجام می‌دهند. فرض ما این است که در پی جراحی، جیم هیچ تغییر شناختی (شرایط کنترل)، ناتوانی در تشخیص اشیا (آگنوزی اشیای بصری)، از دست دادن خاطرات زندگی‌نامه (فراموشی)، از دست دادن خواسته‌ها (بی‌تفاوتی) یا از دست دادن وجدان اخلاقی را تجربه نمی‌کند.

پس از اینکه شرکت‌کنندگان این داستان را مطالعه کردند، از آنها خواسته شد که با اعداد یک تا هفت به این سؤال پاسخ دهند که تا چه حد با این جمله موافق‌اند: «گیرنده پیوند مغز، هنوز جیم است». در این آزمایش، ۱ «کاملاً موافق»، ۷ «کاملاً مخالف» و ۴ «خنثی» بود. پس از آن، از شرکت‌کنندگان خواسته شد که پاسخ خود را توضیح دهند.

نتایج نشان می‌داد که «از دست دادن قوه اخلاقی» مهم‌ترین تغییر در هویت را ایجاد می‌کند. بعد از «اخلاق» (Morality)، «فراموشی» (Amnesia)، «سرکوب احساسات» (Apathy)، «ادراک‌پریشی» (Agnosia) و در نهایت، «توانایی بر اثرگذاری در خود یا دیگران یا محیط» (Control) قرار دارند.



نمودار ۱: آزمایش پیوند مغز

چنان‌که در نمودار (۱) دیده می‌شود، اخلاق (Morality) مهم‌ترین تغییر در هویت را ایجاد می‌کند. فراموشی (Amnesia) و سرکوب احساسات (Apathy) در رتبه‌های بعدی قرار دارند. ادراک‌پریشی (Agnosia) و قدرت اثرگذاری در خود یا در دیگران (Control) کمترین رتبه را به خود اختصاص داده‌اند. نتایج دیگری نیز از این آزمایش به‌دست آمد که در نوع خود جالب بود. اگر تداوم جسمانی به‌تنهایی برای تغییر هویت کافی باشد، این تغییرات شناختی نباید تأثیر زیادی بر هویت داشته باشند. به همین ترتیب، اگر ذهن به‌طور یکنواخت بیشتر از بدن با خود مرتبط باشد، پس همه تغییرات روان‌شناختی باید هویت را بیشتر از تغییرات فیزیکی تغییر دهند.

در این مطالعه به فراموشی نیز پرداخته شده است. اگرچه پژوهش‌های پیشین در مورد استمرار روانی، درباره «حافظه» به‌صورت عمومی صحبت می‌کنند، اما به نظر می‌رسد که حافظهٔ اپیزودیک همان چیزی است که در چنین بحث‌هایی در نظر گرفته شده است. حافظهٔ رویدادی یا همان حافظهٔ اپیزودیک، به نوعی از حافظه در انسان اشاره دارد که تجربه‌های ویژهٔ شخصی را ذخیره می‌کند. خاطرات تجربیات خود، برخلاف دانستن نحوهٔ عملکرد چرخ دستی یا دانستن پایتخت فرانسه، صریحاً با خود مرتبط است. هنگامی که شرکت‌کنندگان مواردی را در نظر می‌گیرند که به سادگی به «از دست دادن حافظه» اشاره می‌کنند، ممکن است فرض کنند که این به حافظهٔ زندگی‌نامه‌ای اشاره دارد یا ممکن است سؤال را به‌طور فراگیرتری تفسیر کنند. «حافظهٔ زندگی‌نامه» یک سیستم حافظهٔ متشکل از قسمت‌هایی است که از زندگی یک فرد، بر اساس ترکیبی از حافظهٔ اپیزودیک (تجربیات شخصی و اشیای خاص، افراد و رویدادهایی که در زمان و مکان خاص تجربه شده‌اند) و حافظهٔ معنایی (دانش عمومی و حقایق دربارهٔ جهان) به یاد می‌آید. ما

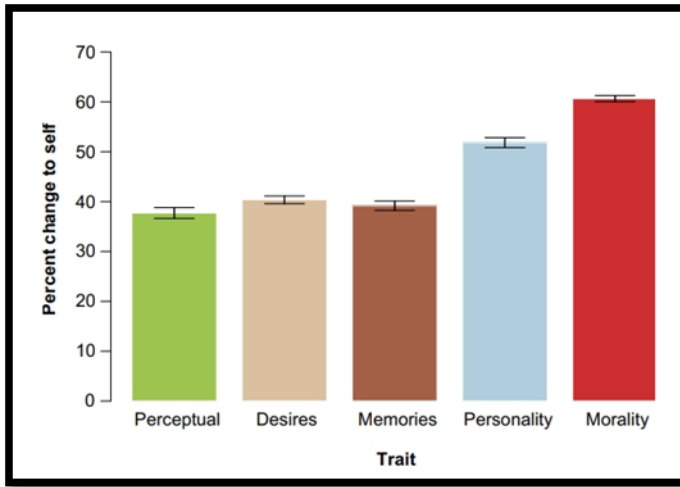
می‌خواستیم اطمینان حاصل کنیم که هیچ ابهامی در این زمینه وجود ندارد. درحالی‌که «خاطرات» نقطه کانونی بسیاری از بحث‌های فلسفی دربارهٔ هویت بوده‌اند، ظرفیت‌های اخلاقی نیز ممکن است محوری باشند. راه‌های مختلفی وجود دارد که ظرفیت‌های اخلاقی یک فرد بتواند تغییر کند. در این پژوهش، سؤال اصلی این بود: پس از از دست دادن بیشتر صفات اخلاقی، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ (Strohminger & Nichols, 2014).

۲-۲. مطالعهٔ دوم: آزمایش گلولهٔ نقره‌ای (The silver bullet)

در یک مطالعهٔ برخط از ۲۰۹ آمریکایی (میانگین سن: ۲۷ سال، ۵۹ درصد زن) خواسته شد که تصور کنند قرص‌هایی ساخته شده است که پس از بلعیده شدن، فقط یک قسمت از ذهن فرد را برای همیشه تغییر می‌دهند، بدون اینکه بر هیچ چیز دیگری تأثیر بگذارند. سپس آزمون گیرنده ۶۲ ویژگی شناختی - رفتاری را مطرح می‌کند و از شرکت‌کنندگان می‌خواهد که تصور کنند اگر با خوردن قرص، هریک از این ویژگی‌ها حذف شوند، چه مقدار در هویت فرد تغییر ایجاد می‌شود؟ آزمون به صورت مقیاس کشویی از صفر درصد («آنها همان فرد قبلی‌اند») به صد درصد («آنها اکنون کاملاً متفاوت‌اند») می‌باشد و شرکت‌کنندگان می‌توانند موقعیت کشویی را با موس تنظیم کنند و ویژگی‌ها به‌گونه‌ای انتخاب شده‌اند که تمام ظرفیت‌های شناختی را دربر بگیرند. برخی از مواردی که این آزمایش بر آنها متمرکز است، عبارت‌اند از: ادراک، خواسته‌ها و ترجیحات، خاطرات و صفات اخلاقی. در این آزمایش، چند نوع حافظه در نظر گرفته شده است؛ زیرا نتایج مطالعهٔ قبلی این احتمال را باز می‌گذارد که برخی از انواع حافظه بیشتر از انواع دیگر با هویت مرتبط باشند. ممکن است حافظه به‌خودی‌خود آن چیزی نباشد که مردم فکر می‌کنند برای خود ضروری است؛ بلکه نوع خاصی از حافظه، یا حافظه‌ای که حاوی انواع خاصی از اطلاعات است، مدنظر آنها باشد.

در مطالعهٔ قبلی، ما به تغییر هویت ناشی از آسیب مغزی نگاه کردیم؛ اما گاهی اوقات تغییر شناختی عمدی است؛ مانند زمانی که افراد به دنبال مداخلات روان‌پزشکی‌اند. در چنین مواردی، تغییر هویت می‌تواند یک نگرانی یا حتی یک هدف باشد. با وجود تفاوت در این دو مطالعه، ممکن است تغییر هویت را در یک مجموعه از صفات مشاهده کنیم. هدف از این مطالعه این است که ببینیم آیا همان الگوی اساسی مشاهده‌شده در مطالعهٔ اول، برای حالت کاملاً متفاوتی از تغییر مغز به‌دست می‌آید یا خیر. علاوه بر این، طیف وسیعی از صفات خاص مورد بررسی قرار گرفته است.

پس از انجام آزمایش و با تحلیل داده‌ها مشاهده شد که مانند آزمایش قبلی، اخلاق در تغییر هویت نقش اساسی را بازی می‌کند. در مرتبهٔ بعدی و با فاصلهٔ کم، شخصیت (Personality) قرار دارد. امیال و خواسته‌ها (Desires & Preferences)، ادراک (Perceptual) و حافظه (Memories) در رتبه‌های بعد قرار می‌گیرند (نمودار ۲).



نمودار ۲: آزمایش گلوله نقره‌ای

چنان‌که دیدید، حافظه در رتبه آخر قرار گرفت. در مطالعه اول، فراموشی در حافظهٔ اپیزودیک منجر به تغییر هویت شد و این سؤال را باز گذاشت که چگونه این اثر به سایر اَشکال حافظه تعمیم می‌یابد. در مطالعه حاضر، میزان تعریف ما به کمک خاطراتمان، به نوع خاطراتی که داریم بستگی دارند. پایین‌ترین رتبه از ۶۲ مورد، مربوط به حافظه بود (دانستن نحوهٔ دوچرخه‌سواری و خاطرات زمان صرف‌شده برای رفت‌وآمد به محل کار). این امتیازات، حتی کمتر از صفات ادراکی بودند. به عبارت دیگر، مردم بر این باورند که گذاشتن یک عینک، تهدیدی بزرگ‌تر برای هویت است تا از بین بردن کل خاطرات تجربی! از سوی دیگر، خاطرات اپیزودیک مرتبط با روابط اجتماعی و شخصی (چه مثبت و چه منفی) بسیار مهم تلقی می‌شوند. ما پرسیدیم که اگر کسی توانایی شناخت افراد مشهور یا توانایی شناخت عزیزان خود را از دست بدهد، چقدر تغییر می‌کند. درحالی‌که هر دوی اینها یک نوع نقص شناختی‌اند، ادراک‌پریشی برای عزیزان نسبت به ادراک‌پریشی برای افراد مشهور به تغییر هویت بسیار بیشتری می‌انجامد.

این نتایج را می‌توان با این فرضیهٔ اساسی سازگار دانست که «حافظه به‌خودی‌خود مهم نیست؛ بلکه برای ارتباطاتی است که به هستهٔ اجتماعی - اخلاقی مربوط می‌شود». به همین دلیل این مطالعه نشان می‌دهد که اخلاق در مرکز هویت قرار دارد؛ تاجایی‌که سایر ویژگی‌های ذهنی برای هویت مهم تلقی می‌شوند. این داده‌ها نکتهٔ ظریف‌تری را در بحث‌های گذشته دربارهٔ نقش حافظه در هویت شخصی در اختیار ما قرار می‌دهد و آن این است که همهٔ خاطرات به‌طور مساوی به هویت کمک نمی‌کنند؛ همچنین حافظهٔ زندگی‌نامه‌ای مهم‌ترین بخش «خود» نیست. در واقع، برخی از انواع حافظه حتی از توانایی‌های ادراکی اهمیت کمتری دارند (جدول ۱) (Strohminger & Nichols, 2014).

در این آزمایش نیز اخلاق (Morality) در رتبه اول قرار گرفته است. شخصیت (Personality) در رتبه دوم و امیال (Desires)، ادراک (Perceptual) و حافظه (Memories) نیز در رتبه‌های بعد قرار دارند. آنچه در این مطالعه اهمیت دارد، این است که برخلاف تصور برخی افراد، حافظه کمترین اثر را در تغییر هویت ایجاد می‌کند. جدول ۱: آزمایش گلوله نقره‌ای: نتایج صفت فردی برای چهار دسته روان‌شناختی در مطالعه دوم

میانگین*	ویژگی‌ها	دسته بندی
۷۳/۶	روان‌پریشی	اخلاق
۷۰/۴	کودک‌آزاری	
۶۴/۸	جرم و جنایت	
۶۴/۳	همدلی با رنج دیگران	
۶۴/۰	احمق بودن	
۶۱/۱	وظیفه‌شناسی	
۵۷/۱	فضیلت‌گرایی	
۵۶/۴	ادب	
۵۵/۵	زنانه‌سازی	
۵۵/۳	جنون سرقت	
۵۳/۵	بزدلی	
۵۲/۱	تقوای دینی	
۵۷/۳	خجالتی	
۵۳/۸	اضطراب	
۵۰/۵	سخت‌کوش	
۴۵/۷	حواس‌پرت	
۶۵/۵	خاطرات آسیب‌زا	حافظه
۵۳/۴	خاطرات خوب از زمانی که با والدین گذرانده‌اید	
۴۴/۵	دانش ریاضی	
۲۹/۵	دانستن نحوه نواختن پیانو	
۲۱/۷	خاطرات زمانی که برای رفت‌وآمد به محل کار سپری شده است	
۲۰/۴	دانستن نحوه دوچرخه‌سواری	

۵۸/۱	همجنس‌گرایی	تمایلات و ترجیحات
۵۲/۴	لذت بردن از رابطه جنسی	
۴۳/۸	میل به تغذیه سالم	
۳۸/۹	تمایل به سیگار کشیدن	
۳۶/۴	تمایل به ترک سیگار	
۳۵/۵	تمایل به پزشک شدن	
۲۹/۳	لذت بردن از موسیقی راک	
۲۸/۴	لذت بردن از غذای مورد علاقه	ادراک
۵۷/۶	توانایی احساس درد	
۴۰/۶	امکان دیدن رنگ	
۳۹/۵	توانایی بویایی	
۳۸/۷	توانایی قدردانی از هنر	
۳۲/۰	نزدیک‌بینی	

* عدد میانگین نشان‌دهنده درصد تغییری است که یک فرد در صورت مصرف دارویی که آن ویژگی را از بین می‌برد، متحمل می‌شود.

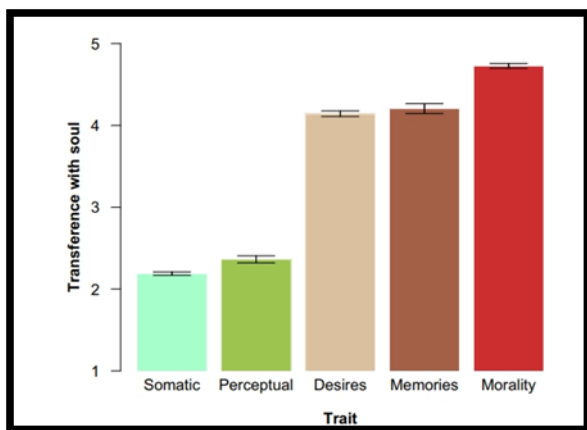
۳-۲. مطالعه سوم: آزمایش تغییر روح (The soul switch)

عرف از هویت شخصی برداشته‌های مختلفی دارد. یکی از قابل‌توجه‌ترین آنها روح است؛ موجودی غیرمادی که جوهر یک فرد را نشان می‌دهد. بسیاری از ادیان معتقدند که روح در دگرگونی‌های فیزیکی ادامه می‌یابد و مستقل از بدن سفر می‌کند. مثلاً در طول تناسخ یا در تسخیر روح، روح مستقل از بدن در نظر گرفته می‌شود. اگرچه روح کارکردهای معنوی دارد، اما محتوای ذهنی نیز دارد. تبتی‌ها هنگام قضاوت درباره هویت رهبران مذهبی تناسخ‌یافته، استمرار روانی را فرض می‌کنند و چنین می‌پندارند که ارواح، حالات ذهنی پیشینیان زنده خود را حفظ می‌کنند. مواردی که روح در یک بدن جدید ساکن می‌شود، به زمینه‌های مذهبی محدود نمی‌شود؛ بلکه تکیه گاه اصلی هنر و فرهنگ عامه مردم نیز می‌باشد. فیلم‌ها و رمان‌ها اغلب بر اساس باورهایی که ما درباره روح و خواص آن داریم، مخصوصاً هنگامی که روح از گوشت جدا می‌شود، اقتباس شده‌اند. برای درگیر شدن با این داستان‌ها نیازی نیست که به روح اعتقاد داشته باشیم یا معتقد باشیم به اینکه ممکن است یک روح در بدن دیگری ساکن شود (تناسخ). مطالعه حاضر به ما اجازه می‌دهد تا به این موضوع بپردازیم که آیا این فرضیه که اخلاق در هویت شخصی نقش دارد، به شهود درباره روح گسترش می‌یابد یا خیر؛ بنابراین دامنه تحقیقات ما را گسترش می‌دهد. ما پیش‌بینی کردیم که وقتی روح از بدن خارج می‌شود، مردم آن را به‌گونه‌ای قضاوت می‌کنند که ویژگی‌های اخلاقی را با اطمینان

بیشتری نسبت به سایر ویژگی‌های ذهنی در نظر می‌گیرند. جالب اینجاست که این الگوی نتایج بدون توجه به اعتقاد صریح به خدا، یک روح غیرمادی یا مالکیت معنوی به دست می‌آید.

نکته‌ای که به ذهن می‌رسد، این است که در این آزمایش، بدن‌ها تغییر کرده و روح ثابت مانده و از بدنی به بدن دیگر منتقل شده است. بنابراین بهتر بود که نام این آزمایش را تغییر بدن‌ها می‌گذاشتند، نه تغییر روح. شاید به این دلیل نام آزمایش را تغییر روح گذاشته‌اند که ما می‌خواهیم ببینیم آیا مردم قبول دارند که با تغییر بدن، روح ثابت می‌ماند یا اعتقاد دارند که با تغییر بدن، تغییراتی در روح به وجود می‌آید.

در این مطالعه، از ۳۱۸ آمریکایی (متوسط سن: ۳۳ سال، ۶۱ درصد زن) برای شرکت در یک مطالعه برخط دعوت شد. از افراد خواسته شد که تصور کنند ممکن است روح یک نفر به اسم «جیم» بدنش را ترک کند و در بدن دیگری ساکن شود که آن بدن هیچ‌یک از ویژگی‌های اصلی جیم را ندارد. سپس این پرسش‌ها مطرح شد که تا چه حد موافق‌اند که صفات جیم در بدن جدید ثابت مانده است؛ برای مثال، اگر جیم در بدن اصلی خود یک «کودک‌آزار» بود، در بدن جدید نیز یک «کودک‌آزار» خواهد بود؟ آنها ۶۶ صفت را مطرح کردند. شرکت‌کنندگان گزارش دادند که تا چه حد فکر می‌کردند این صفات، از ۱ (به شدت مخالف) تا ۷ (کاملاً موافقم) به بدن جدید منتقل می‌شود. مطالعه حاضر این ویژگی را دارد که اجازه می‌دهد به این موضوع بپردازیم که آیا فرضیه خوداخلاقی ذاتی، به شهود درباره روح گسترش می‌یابد یا خیر. بنابراین این مطالعه دامنه تحقیقات را گسترش می‌دهد.



نمودار ۳: آزمایش تغییر روح

مطابق پیش‌بینی‌ها، شرکت‌کنندگان گزارش کردند زمانی که روح به بدن جدیدی سفر می‌کند، ویژگی‌های اخلاقی به احتمال زیاد همراه با آن به بدن جدید منتقل می‌شوند. در این مطالعه، به ترتیب اخلاق، خاطرات،

تمایلات، ادراکات و در پایان، ویژگی‌های جسمانی (Somatic) به بدن جدید منتقل می‌شوند (نمودار ۳). نکته جالب در این مطالعه این است که برخلاف پیش‌بینی‌ها، با اینکه بدن کاملاً تغییر یافته است، برخی از ویژگی‌های جسمانی در هویت نقش داشته‌اند؛ مثل بی‌خوابی و گرسنگی؛ اما در طرف دیگر، از بین همه صفات، اثر انگشت کمترین احتمال انتقال به بدن جدید را دارد، که نشان می‌دهد ویژگی‌های شناسایی لزوماً هویت‌بخش نیستند. این بازتاب، یافته‌ای از مطالعه اول است که ویژگی‌های فیزیکی تا حدی با هویت مرتبط‌اند.

نکته مهم دیگر این است که در این آزمایش، نتایج مطالعات نسبت به کسانی که به ثنویت و مالکیت روح اعتقاد دارند و کسانی که اعتقاد ندارند، تفاوتی ندارد. این با تحقیقات قبلی مطابقت دارد که نشان می‌دهد اعتقادات مذهبی همیشه در سطح ضمنی آشکار نمی‌شوند. برای مثال، مردم می‌توانند اعتقاد صریحی داشته باشند که خدا در همه‌جا حضور دارد؛ اما به‌طور ضمنی با او به‌عنوان عاملی که توسط مکان و زمان محدود شده است، رفتار کنند. به‌طور مشابه، برینگ گزارش می‌دهد که مردم ویژگی‌های خاصی (احساسات، خواسته‌ها و باورها) را بیشتر از دیگران به ارواح نسبت می‌دهند (ادراک و فرایندهای روان‌شناختی)؛ الگویی که صرف‌نظر از اینکه فرد معتقد است آگاهی شخصی در هنگام مرگ متوقف می‌شود یا خیر، به‌دست می‌آید (جدول ۲) (Strohminger & Nichols, 2014)

جدول ۲: آزمایش تغییر روح

میانگین	ویژگی‌ها	دسته‌بندی	
۵/۴۰	صادق بود	اخلاق	
۵/۲۸	شیطانی بود		
۵/۱۴	وظیفه‌شناس بود		
۴/۸۶	ترسو بود		
۴/۸۳	احمق بود		
۴/۷۹	فکر می‌کرد داشتن رابطه جنسی اشتباه است		
۴/۷۰	زن ذلیل بود		
۴/۵۸	کودک آزار بود		
۴/۵۸	دزد بود		
۴/۵۳	جنون سرقت داشت		
۴/۵۰	خاطرات آسیب‌زایی داشتند		حافظه
۴/۲۶	خاطرات او		
۳/۸۶	می‌دانست چگونه دوچرخه‌سواری کند		

۴/۷۱	می‌خواستم سالم غذا بخورم	تمایلات و ترجیحات
۴/۶۷	موسیقی رپ را دوست داشتم	
۴/۵۱	می‌خواستم پزشک شوم	
۴/۴۶	همجنس‌گرا بود	
۳/۸۱	طعم قهوه را دوست داشتم	
۳/۷۷	کلم بروکلی متنفر	
۳/۷۲	از رابطه جنسی لذت نمی‌برد	
۳/۴۹	سیگار هوس	
۲/۶۴	حس بویایی خوبی داشت	ادراکات
۲/۲۴	کوررنگ بود	
۲/۲۱	دوربین بود	
۳/۶۰	بی‌خوابی داشت	ویژگی‌های جسمانی
۳/۲۹	باکره بود	
۳/۱۸	گرسنه بود	
۲/۱۹	فشار خون بالا داشت	
۲/۱۶	در هضم پیاز مشکل داشت	
۲/۱۲	کلسترول بالا داشت	
۲/۰۵	مستعد آفتاب‌سوختگی بود	
۲/۰۴	مغز بزرگی داشت	
۲/۰۳	دیابت داشت	
۱/۹۷	بیماری کبدی داشت	
۱/۹۴	خال مادرزادی داشت	
۱/۹۳	تومور مغزی داشت	
۱/۹۲	پاهای بلندی داشت	
۱/۹۰	زبان بلندی داشت	
۱/۶۱	اثر انگشت او	

در این مطالعه نیز اخلاق (Morality) در رتبه نخست قرار دارد؛ حافظه (Memories) و تمایلات (Desires) با فاصله کم از یکدیگر در مرتبه بعدی قرار گرفته‌اند و ادراکات (Perceptual) و ویژگی‌های جسمانی (Somatic) با فاصله زیاد در رتبه‌های آخر قرار دارند. نکته جالب در این آزمایش این است که برخی ویژگی‌های جسمانی در تغییر هویت نقش دارند.

۲-۴. مطالعه چهارم: تناسخ (Reincarnation)

در این مطالعه برخط، از ۱۱۸ آمریکایی (میانگین سن: ۲۶ سال، ۳۳ درصد زن) دعوت به عمل آمد. به شرکت‌کنندگان گفته شد، بسیاری از سنت‌های مذهبی معتقدند که انسان‌ها می‌توانند پس از مرگ در بدن جدید انسانی دیگر تناسخ یابند. به‌منظور مطالعه، از آنها خواسته شد که تصور کنند فردی تناسخ‌یافته‌اند. در طول فرایند تناسخ، «خود واقعی» آنها، یعنی اینکه در اعماق وجودشان واقعاً چه کسی‌اند، حفظ شده است. برخی از ویژگی‌های سطحی‌تر آنها ممکن است تغییر کرده باشد؛ اما هویت واقعی آنها تغییر نکرده است. به شرکت‌کنندگان مؤلفه‌های دوتایی داده و از آنها خواسته شد تا انتخاب کنند که کدام یک از دو مورد به‌احتمال زیاد در طول تناسخ حفظ شده است. این مؤلفه‌ها شامل ده ویژگی شخصیتی بودند که به‌شدت با اخلاق مرتبط بودند و ده مورد که ارتباط زیادی با اخلاق نداشتند. در پایان مطالعه، اطلاعات جمعیت‌شناختی شامل دینداری (در مقیاس کشویی از ۰ تا ۱۰۰)، اعتقاد به تناسخ (بله یا خیر) و اعتقاد به روح (در مقیاس ۱-۷) جمع‌آوری شد. در پژوهش حاضر از پیش‌فرض تناسخ به‌عنوان سکوی پرشی برای بررسی ارتباط نسبی بین خود و دو ویژگی روان‌شناختی شخصیت اخلاقی و شخصیت استفاده می‌شود.

در آزمایش چهارم، از پیش‌فرض تناسخ به‌عنوان سکوی پرشی برای بررسی ارتباط نسبی بین دو ویژگی روان‌شناختی شخصیت اخلاقی (Morality) و شخصیت (Personality) استفاده می‌شود. نظریه‌های «هویت» و «خود» که بر متمایز بودن تکیه دارند، پیش‌بینی می‌کنند که هر ویژگی گرایشی متمایز باید به‌شدت به هویت کمک کند؛ صرف‌نظر از رابطه آن با اخلاق. در مطالعه دوم دریافتیم که چهار ویژگی شخصیتی (خجالتی، مضطرب، سخت‌کوش و حواس‌پرت) که تعیین‌کننده هویت‌اند، به‌عنوان ویژگی‌های اخلاقی در نظر گرفته نمی‌شوند. با این حال این موارد به‌طور دقیق با موارد اخلاقی کنترل نمی‌شدند و در وسعت آنها دقت کافی صورت نگرفته است. پژوهش حاضر به‌طور مستقیم و نظام‌مند بر ویژگی‌های اخلاقی و شخصیتی تمرکز دارد تا بتوان استنباط‌های قوی‌تری درباره سهم نسبی آنها در «خود»، انجام داد. برخی از ویژگی‌های گرایشی، مانند وظیفه‌شناسی، به‌شدت با رفتار اخلاقی مرتبط‌اند و برخی دیگر، مانند برون‌گرایی، مرتبط نیستند. در این مطالعه، ویژگی‌های شخصیتی بسیار اخلاقی (مانند صداقت و وفاداری) را در برابر ویژگی‌های دارای اخلاق پایین (مانند

خلاقیت و شوخ‌طبعی) قرار دادیم. این طراحی همچنین به ما اجازه می‌دهد که ویژگی‌های اخلاقی را با هوش عمومی که برخی ادعا می‌کنند برای هویت شخصی ضروری است، مقایسه کنیم. در این مطالعه به وضوح دیده می‌شود که صفات اخلاقی (مانند مهربانی، اعتماد، وفاداری، دلسوزی، سخاوتمندی، شجاعت، بخشش، انصاف و تشکر کردن) بر صفات شخصیتی (مانند خلاق، باهوش، جاه‌طلب، آرام، محتاط، بامزه، پرنرژی، قاطع و کثیف) تقدم دارد (جدول ۳) (Strohminger & Nichols, 2014).

جدول ۳: آزمایش تناسخ

میانگین	ویژگی‌ها	دسته‌بندی
۸۹/۰	صادق بودن	اخلاق
۸۳/۱	قابل اعتماد بودن	
۷۹/۷	وفادار بودن	
۷۸/۰	دلسوز بودن	
۷۷/۱	سخاوتمند بودن	
۶۸/۶	شجاع بودن	
۶۶/۹	آمرزنده بودن	
۶۶/۱	منصف بودن	
۵۹/۳	سپاسگزار بودن	
۵۸/۵	سالم بودن	
۴۶/۶	خلاق	شخصیت
۳۸/۱	باهوش	
۳۳/۱	جاه‌طلب	
۲۸/۸	آرام	
۲۸/۰	خروجی	
۲۸/۰	محتاط	
۲۲/۹	سرگرم‌کننده	
۲۲/۹	انرژی	
۱۹/۵	قاطعانه	
۵/۹	کثیف	

۲-۵. مطالعه پنجم: سال‌های طلایی (Golden years)

چهار مطالعه قبلی سناریوهای فرضی را به افراد ارائه می‌دادند که به‌نوعی حدس و گمان یا غیرمعمول بودند. از طرفی، مهم است که نشان دهیم فرضیه‌های خود اخلاقی در محیط‌های روزمره‌تر نیز صادق است. علاوه بر این، دو مورد از مطالعات ارائه‌شده (مطالعه سوم و چهارم) از شهود ماورای طبیعی استفاده می‌کنند که ممکن است بیشتر با ویژگی‌های مذهبی و در نتیجه اخلاقی مرتبط باشد. برای آزمایش نهایی، ما شرایطی را انتخاب کردیم (تغییرات شناختی و رفتاری همراه با پیری) که با خیال راحت در محدوده تجربه عادی است.

بسیاری از نظریه‌های هویت پیشنهاد کرده‌اند که «ویژگی‌های شناسایی منحصر به فرد» همان چیزی است که ادراک از خود را هدایت می‌کند. به نظر ما بعید است که این کل داستان باشد؛ زیرا مطالعات اول تا چهارم نشان می‌دهد که ویژگی‌های بسیار متمایز، مانند خاطرات آسیب‌زا یا نفرت از کلمه بروکلی، به اندازه ویژگی‌های تقریباً همگانی انسان، مانند ظرفیت همدلی، بر هویت تأثیر نمی‌گذارد. با این حال، تمایز ممکن است در خود تغییر نیز قضاوت شود؛ مثلاً از دست دادن حافظه ممکن است شایع‌تر از تغییر در شخصیت اخلاقی دیده شود (برای مثال، پس از آسیب مغزی یا خوردن قرص / مطالعات اول و دوم). از این رو پژوهش حاضر با هدف سنجش فراوانی در گذشته از تغییرات ذهنی علاوه بر تغییر هویت انجام شد. این به ما اجازه می‌دهد تا ببینیم که آیا تمایز بودن یک تغییر، به توانایی آن در تعیین هویت مربوط می‌شود یا خیر؛ همچنین به ما این امکان را می‌دهد که این احتمال را رد کنیم که برجستگی اخلاق در مطالعات قبلی به دلیل تغییر اخلاقی است که به‌عنوان خاص تر تلقی می‌شود.

یکی از دلایل تسلط اخلاق در تعیین قضاوت‌های هویتی ممکن است این باشد که تأثیرات آن بر رفتار، گسترده است. برخی از جنبه‌های مطالعات قبلی شواهدی را در رد این احتمال ارائه می‌دهد. برای مثال، هوش عمومی کمتر از هر ویژگی اخلاقی دیگری در زندگی بعدی تناسخ می‌یابد (مطالعه چهارم). برای پیشبرد این ایده، که البته کمی مشکل است، مطالعه حاضر دسته جدیدی از موارد ذهنی را معرفی کرد: شناخت اساسی. اگر محتوای ذهنی صرفاً به دلیل تأثیرات فراگیر آن در بسیاری از حوزه‌ها برای «خود» مهم تلقی شود، آن‌گاه توانایی‌های شناختی عمومی و سطح بالاتر، مانند توجه، برنامه‌ریزی و توانایی‌های یادگیری، ممکن است در قله قرار گیرند.

به‌طور خلاصه، آزمایش حاضر با هدف گره زدن چهار نقطه سستی است که در مطالعات قبلی به‌طور کامل به آنها پرداخته نشده است: یکی نشان دادن اینکه ویژگی‌های شخصیتی هنگامی که در یک زمینه غیر ماورای طبیعی قرار می‌گیرند، همچنان برای هویت کمتر مهم تلقی می‌شوند؛ دوم، آزمایش اینکه آیا ماهیت استثنایی یک تغییر ذهنی به خودی خود می‌تواند الگوی نتایج ما را به‌طور کامل توضیح دهد یا خیر؛ سوم، نشان دادن اینکه تغییرات اساسی در ذهن، مانند آنهایی که توسط شناخت اساسی ایجاد می‌شوند، نیروی محرکه برای ترویج

ویژگی‌های اخلاقی در ادراک هویت عددی نیستند؛ و چهارم، برای نشان دادن اینکه نتایج ما در یک زمینه معمولی درست است؛ تغییر در چشم‌انداز ذهنی با افزایش سن.

از ۷۹ آمریکایی (میانگین سن: ۳۲ سال، ۵۶ درصد زن) در یک نظرسنجی برخط دعوت شد تا در یک آزمون شرکت کنند. از شرکت‌کنندگان خواسته شد تصور کنند که دوست قدیمی خود را که در ۲۵ سالگی می‌شناختند و چهل سال است که او را ندیده‌اند، ملاقات می‌کنند. به آنها فهرستی از تغییراتی که امکان داشت دوست آنها در این سال‌ها متحمل شده باشد، ارائه شد و به افراد دستور داده شد تا میزان تأثیر هر تغییر بر هویت دوست خود را نشان دهند. پاسخ به هر مورد در مقیاسی از صفر («این تغییر هیچ تأثیری بر خود واقعی او ندارد») تا صد درصد («این تغییر خود واقعی او را کاملاً تغییر می‌دهد») داده شد. در مجموع، ۵۶ صفت وجود داشت که به ترتیب تصادفی بین شرکت‌کنندگان ارائه شد. موارد در شش دسته قرار می‌گیرند: اخلاق، شخصیت، شناخت اساسی، حافظه، خواسته‌ها و ترجیحات، و ادراک. در این آزمایش سعی شده است که صفات مثبت و منفی در دسته‌بندی قرار گیرند. برای مثال، صفات اخلاقی مثبت (صادقانه، سخاوتمندانه) و همچنین صفات اخلاقی منفی (نژادپرستانه، بی‌رحمانه) وجود داشت. بهبودهای شناختی (بهرتر در انجام چندوظیفه‌ای، بهبود واژگان) و همچنین کاهش (دامنه توجه بدتر، فراموشی) وجود داشت (برای مشاهده فهرست کامل، به جدول ۴ مراجعه کنید).

در این مطالعه، سن شرکت‌کنندگان از هجده تا ۷۹ سال متغیر بود و یک‌سوم از شرکت‌کنندگان بالای ۵۳ سال سن داشتند. از آنجایی که شرکت‌کنندگان مسن‌تر به احتمال زیاد شاهد انواع تغییرات توصیف‌شده در این مطالعه هستند، ممکن است سن بر الگوی کلی پاسخ تأثیر بگذارد.

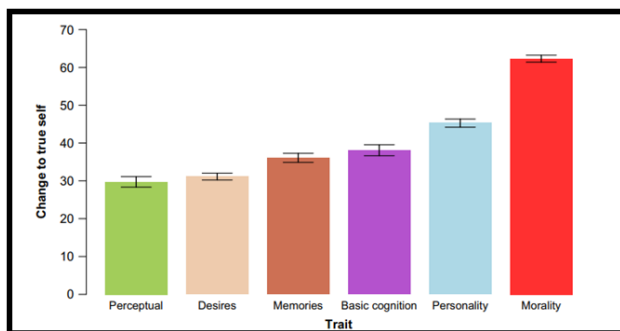
نتایج مطالعه پنجم مانند مطالعات دیگر بود. اولین موردی که شرکت‌کنندگان آن را در تغییر هویت مؤثر دانسته‌اند، اخلاق است؛ سپس به ترتیب، شخصیت، شناخت اساسی، خاطرات، تمایلات و در پایان، ادراک قرار دارد. همانند مطالعه چهارم، هر مؤلفه اخلاقی امتیاز بالاتری نسبت به هر مورد دیگری، از جمله ویژگی‌های شخصیتی، کسب کرد (برای مشاهده نتایج مؤلفه‌های فردی، به جدول ۴ مراجعه کنید). همچنین برای آگاهی از اهمیت درک درد در مقایسه با سایر روش‌های حسی، و اهمیت تمایلات جنسی در مقایسه با سایر خواسته‌ها، به الگوهایی که در مطالعه دوم ظاهر می‌شوند، توجه کنید (نمودار ۴) (Strohminger & Nichols, 2014).

جدول ۴: آزمایش سال‌های طلایی

میانگین	ویژگی‌ها	دسته‌بندی
۷۴/۱	نژادپرستی	اخلاق
۷۰/۶	ظلم	
۶۵/۷	خشن	
۶۴	معنوی	
۶۳/۱	خودخواه	
۶۲/۷	ریاکار	
۶۱/۹	آمرزنده	
۶۱/۰	صادق بودن	
۶۱/۰	سخاوتمند بودن	
۵۹/۹	احتمال بیشتری برای سرقت	
۵۸/۲	زنا	
۵۸/۰	مهربان	
۵۷/۷	همدل	
۵۴/۳	فروتن	
۵۰/۲	ماجراجو	
۵۰/۱	آرام	
۴۸/۸	جاه‌طلب	
۴۸/۰	خجالتی	
۴۷/۴	بازیگوش	
۴۳/۹	کنجکاو	
۴۳/۶	روال عادی زندگی را دوست دارد	
۴۲/۵	هنری	
۴۰/۹	جزئیات‌گرا	
۳۷/۰	یادگیرنده آهسته	

۴۴/۶	در دامنه توجه بدتر است	شناخت پایه
۳۹/۲	در برنامه‌ریزی از قبل، بهتر است	
۳۷/۶	بدتر در کسب مهارت‌های جدید	
۳۶/۹	در شناسایی سریع اشیا بدتر است	
۳۲/۲	در انجام چند وظیفه با هم، بهتر است	
۴۸/۵	خاطرات کودکی او محو شده است	حافظه
۴۷/۱	فراموش‌کار	
۴۱/۳	در به خاطر سپردن اطلاعات جدید بد است	
۳۸/۱	تجربیات را با وضوح بیشتری به یاد می‌آورد	
۴۳/۳	معنای کلمات بیشتر را می‌داند	
۳۲/۱	می‌داند چگونه فرانسوی صحبت کند	
۲۵/۱	فراموش می‌کند که چگونه حساب دیفرانسیل و انتگرال را انجام دهد	
۲۲/۲	دوچرخه‌سواری را فراموش می‌کند	
۳۸/۴	کاهش میل جنسی	
۳۷/۱	از دور انداختن چیزها متنفر است	
۳۵/۶	موسیقی کلاسیک را دوست دارد	
۳۳/۵	آشپزی را دوست دارد	
۳۲/۷	از تمرین متنفر است	
۳۱/۵	از تعمیر چیزها متنفر است	
۳۰/۹	خرید و فروش را دوست دارد	
۳۰/۹	هنر معاصر را دوست دارد	
۲۹/۷	موتورسیکلت سواری را دوست دارد	
۲۹/۷	از ورزش متنفر است	
۲۹/۳	رادیو گفت‌وگو را دوست دارد	
۲۶/۹	سبزیجات را دوست دارد	
۱۸/۵	از باغبانی متنفر است	

۴۳/۵	عدم احساس در بازوها یا پاها	درک
۳۶/۵	کم‌شنوایی متوسط	
۳۰/۵	نیاز به عینک تجویزی دارد	
۲۴/۸	می‌تواند طعم غذا را بهتر بچشد	
۲۴/۲	کوررنگ	
۱۹/۰	در دید در شب، تیزبین است	



نمودار ۴

مطالعه پنجم: میانگین پاسخ درون دسته‌ای برای اینکه چقدر تغییر یک ویژگی در یک دوست سالخورده هویت او را تغییر می‌دهد، با نوارهای خطای استاندارد. نمره بالاتر نشان‌دهنده تغییر بیشتر در مورد هویت اوست. همه مقایسه‌های جفتی، به جز بین شناخت و حافظه اساسی و ادراک و خواسته‌ها، قابل توجه‌اند.

۳. نتیجه کلی آزمایش‌ها

مطالعاتی که در اینجا شرح داده شده‌اند، چندین نکته را درباره هویت شخصی نشان می‌دهند. اولین و اساسی‌ترین نکته این است که همه بخش‌های ذهن به یک اندازه در ایجاد هویت شخصی نقش ندارند. بنابراین دیدگاه مستقیم استمرار روانی به‌چالش کشیده می‌شود.

نکته دیگر این است که هویت صرفاً به میزان محتوای ذهنی حفظ‌شده بستگی ندارد. در واقع برخی از فرایندهای شناختی، کمتر از ویژگی‌های صرفاً فیزیکی به هویت کمک می‌کنند.

در طول پنج آزمایش، ما پشتیبانی قوی و صریحی از این فرضیه پیدا می‌کنیم که ویژگی‌های اخلاقی برای هویت شخصی مهم‌تر از هر بخش دیگری از ذهن در نظر گرفته می‌شوند. این امر صادق است که مردم به سرنوشت کسی فکر می‌کنند که دچار ترومای مغزی می‌شود (مطالعه اول)؛ داروی روان‌گردان مصرف می‌کند (مطالعه دوم)؛

از یک بدن به بدن دیگر حرکت می‌کند (مطالعهٔ سوم)؛ پس از مرگ، با تغییر بدن، روح ثابت میماند (مطالعهٔ چهارم) یا دستخوش تغییرات شناختی مرتبط با سن می‌شود (مطالعهٔ پنجم)؛ درحالی‌که اخلاق به‌طور مداوم به‌عنوان مهم‌ترین بخش «خود» در نظر گرفته می‌شود. در مقابل، مردم اهمیت کمتری به شخصیت، خاطرات و خواسته‌ها می‌دهند. مردم همچنین به‌میزان کمتری شناخت سطح پایین و توانایی‌های ادراکی را بخشی از خود می‌دانند.

از طرفی، درحالی‌که حافظه به‌طور برجسته‌ای در بحث‌های هویت شخصی برجسته شده، در این مطالعات به‌ندرت بین انواع یا محتوای حافظه تمایز قائل شده است. تحقیقات ارائه‌شده در اینجا نشان می‌دهد که خاطرات تا حدی مهم‌اند که با روابط شخصی طنین‌انداز شوند. درحالی‌که به نظر می‌رسد حافظهٔ اپیزودیک مهم‌ترین فرایند حافظه است، این امر تا حد زیادی توسط خاطرات مربوط به جایگاه فرد در دنیای اجتماعی ارتباط پیدا می‌کند؛ چنان‌که با کاهش کامل ارزش خاطرات زندگی‌نامه‌ای که حاوی این ویژگی‌ها نیستند، ارتباط دارد (مطالعهٔ دوم).

اهمیت متوسط حافظهٔ معنایی ممکن است به‌دلیل رابطهٔ درک‌شدهٔ آن با هوش باشد، که تحقیقات قبلی نشان داده است که به خودپنداره مربوط می‌شود. حافظهٔ معنایی نوعی از حافظه در انسان است که اطلاعات واقعی را ذخیره می‌کند. این طبقه‌بندی‌ها در حافظه، بینشی دربارهٔ خطوط چگونگی ساخت هویت شخصی ارائه می‌دهد. این صرفاً مجموعهٔ منحصربه‌فرد و تصادفی خاطراتی نیست که یک فرد در طول زندگی به‌دست می‌آورد؛ بلکه گونه‌ای خاص از خاطرات زمان‌های گذشته است. بنابراین یک دیدگاه کلی را تقویت می‌کند که بر اساس آن، مردم آن «خود»ی را می‌پذیرند که در هستهٔ آن، روابط اجتماعی وجود دارد.

۴. بررسی اخلاق در دیدگاه استمرار روانی

در صورتی‌که دیدگاه استمرار روانی را بپذیریم، می‌گوییم شکی باقی نمی‌ماند که در این آزمایش‌ها مردم اخلاق را در مرکز هویت قرار می‌دهند. سؤال این است که چرا اخلاق ممکن است چنین جایگاه ممتازی را اشغال کند؟ یک احتمال این است که اخلاق، محور اصلی انسان بودن است (Strohminger & Nichols, 2014). در این صورت، بین انسان بودن و هویت شخصی ارتباط تنگاتنگی به‌وجود می‌آید. در واقع، چون در تعریف انسان «اخلاق» را دخیل می‌دانیم، در هویت شخصی نیز جایگاه ویژه‌ای برای اخلاق قائل می‌شویم.

عامل دیگری که شاید قابل توجه‌تر باشد، این است که ویژگی‌های اخلاقی پیش‌بینی‌کنندهٔ قابل اعتمادی برای نحوهٔ مواجههٔ ما با افرادی هستند که می‌خواهیم با آنها تعامل کنیم. یکی از دلایلی که ما در وهلهٔ اول بین افراد تمایز قائل می‌شویم، انتخاب دوستان اجتماعی مناسب است. در واقع، هویت اخلاقی یک فرد، در مقایسه با مثلاً شخصیت یا علایق مشترک با او، جایگاه ویژه‌ای دارد که بر اساس آن، دوستان، شرکای تجاری یا همسران را انتخاب می‌کنیم. بنابراین منطقی است که ویژگی‌های اخلاقی بیشترین تأثیر را بر تداوم هویت

داشته باشند (Strohminger & Nichols, 2014). دیدگاه دوم بر مبنای این دیدگاه اجتماعی شکل گرفته است که اخلاق زمینه‌ساز ارتباطات اجتماعی است. بنابراین انسان که موجودی اجتماعی است، برای اخلاق در هویت شخصی اهمیت قائل است.

طبق ادعای آزمایش‌کنندگان به نظر می‌رسد با توجه به نتایجی که از این آزمایش‌ها به‌دست آمد، دیدگاه مستقیم استمرار روانی به‌چالش کشیده می‌شود. در دیدگاه استمرار روانی فرض این است که اگر یک استمرار روانی وجود داشته باشد، یک نفر در زمان اول، همان فرد است در زمان دوم. تداوم ما شامل یک رابطهٔ روان‌شناختی است که معیار حافظه - که پیش‌تر ذکر شد - نمونه‌ای از آن است. در واقع، ما در آینده همان موجودی هستیم که به‌نوعی ویژگی‌های ذهنی (مانند باورها، خاطرات، ترجیحات، ظرفیت تفکر منطقی و...) را از گذشتهٔ خود به‌ارث برده‌ایم؛ و ما آن موجود گذشته‌ای هستیم که ویژگی‌های ذهنی خودمان را به این شکل از گذشته‌های دورتر به‌ارث برده‌ایم. بر سر جزئیات اینکه چه نوع تداومی را باید به‌ارث ببریم (مثلاً تداوم فیزیکی یا تداوم غیرفیزیکی) و دربارهٔ اینکه چه ویژگی‌های ذهنی باید به‌ارث برده شود، اختلاف وجود دارد. بیشتر فیلسوفانی که از اوایل قرن بیستم دربارهٔ هویت شخصی می‌نویسند، نسخه‌ای از این دیدگاه را تأیید کرده‌اند (اولسون، ۲۰۲۴). طبق نتایجی که از آزمایش‌ها به‌دست آوردیم، یک مؤلفهٔ واحد در شکل‌گیری هویت تأثیر ندارد؛ بلکه مجموعه‌ای از مؤلفه‌ها، مانند اخلاق، شخصیت، تمایلات، حافظه، ویژگی‌های شناختی و... دست به دست هم داده و هویت را ساخته‌اند. بنابراین استمرار روانی بر اساس یک مؤلفه زیر سؤال می‌رود. نه حافظه به‌تنهایی می‌تواند استمرار روانی را توجیه کند و نه اخلاق و نه هر مؤلفهٔ دیگری.

با این توصیفات نمی‌توان گفت که ملاک اخلاق به‌تنهایی در هویت شخصی نقش دارد؛ ولی می‌توان گفت که قطعاً نسبت به خصوصیات دیگر انسان در صدر قرار دارد. به‌عبارت‌دیگر، بخش اعظمی از هویت شخصی ما را اخلاق شکل می‌دهد. بنابراین شاید از این جهت است که هویت اخلاقی در روان‌شناسی امری پذیرفته شده و مفروغ‌عنه است و دربارهٔ وجوه و انواع آن صحبت می‌شود؛ ولی ما چیزی با عنوان هویت حافظه‌ای یا هویت شخصیتی یا هویت ادراکی نداریم.

از سوی دیگر، چنانچه مطالعهٔ سوم را نیز در نظر بگیریم، یک نکتهٔ جالب به‌چشم می‌خورد و آن اینکه ویژگی‌های جسمانی نیز بخشی از هویت ما را شکل می‌دهند؛ گرچه نقش آنها در شکل‌گیری هویت کم‌اهمیت باشد. بنابراین به نظر می‌رسد که استمرار روانی به‌تنهایی نتواند هویت شخصی را شکل دهد؛ بلکه برخی ویژگی‌های جسمانی نیز دخیل‌اند (Olson, 2024).

یکی از اشکالات دیگری که با آن مواجهیم، این است که برخی از مؤلفه‌هایی که در این مطالعات آزمایش

شده‌اند، در جایگاه صحیح خود قرار ندارند؛ مثلاً در مطالعهٔ سوم، «دوربین بودن» را زیرمجموعهٔ ادراکات در نظر گرفته‌اند؛ درحالی‌که به نظر می‌رسد این مؤلفه یک ویژگی جسمانی باشد.

سؤالی که به ذهن می‌رسد، این است که چرا باید اخلاق را در مرکز توجه قرار داد؟ اخلاق یک مسئلهٔ بنیادین نیست؛ بلکه خودش منشأ و مبدائی دارد. اخلاق از جایی سرچشمه می‌گیرد و در جایی ریشه دارد. بنابراین اگر هویت شخصی حول اخلاق می‌چرخد، سزاوار است که به دنبال سرچشمهٔ اخلاق بگردیم و آن را ملاک در هویت شخصی بدانیم. منشأ اخلاق کجاست؟ اگر به این سؤال پاسخ دهیم، چه‌بسا به ملاک هویت شخصی نزدیک شویم و این خود نیاز به تحقیق بیشتری دارد.

جایگاه برخی مؤلفه‌های دیگر نیز در این مطالعات خالی است؛ مثلاً «باورها» به‌عنوان یک ملاک مستقل مورد بحث قرار نگرفته‌اند. چه‌بسا بسیاری از اخلاقیات ما بر پایهٔ باورهایمان شکل گرفته‌اند. باورها و عقاید ما، نه‌تنها در اخلاق، بلکه در تمایلات و ترجیحات، در شکل‌گیری شخصیت ما و حتی در چگونگی ادراک ما نقشی اساسی دارند. بنابراین شاید بتوان گفت: این باورهای ما ایند که شخصیت ما را شکل می‌دهند. آیا بهتر نبود که این مؤلفه نیز بررسی شود؟

۵. بررسی اخلاق در دیدگاه این‌همانی جوهری غیرفیزیکی

نکتهٔ اساسی‌ای که وجود دارد، این است که اساساً اموری مانند عقلانیت و اخلاقی بودن و حافظه، عَرَض‌اند. بنابراین وجود فی‌غیره دارند و اساساً جوهر نیستند تا وجود فی‌ذاته داشته باشند و بتوانند مستقلاً اساس هویت قرار گیرند. بنابراین نه‌تنها اخلاق، بلکه عقلانیت نیز نمی‌تواند مستقلاً در هویت شخصی نقش داشته باشد. اشکال اساسی این دیدگاه آن است که مقولاتی همانند آگاهی و سایر پدیده‌های ذهنی، وجود عَرَضی دارند و عرض نیز قائم به جوهر خویش است. مهم‌ترین ویژگی عرض این است که وجود استقلالی از خود ندارد و قائم به جوهر خویش است. آگاهی‌های ما انسان‌ها نیز قائم به جوهری است که آن را «من» می‌نامیم (الهی‌راد، ۱۴۰۱، ص ۵۷۴). بنابراین هم در نگاه عقلی و هم در نگاه شهودی - تجربی، این ایراد به‌طور جدی وجود دارد اشکال دیگر این است که اگر ملاک اخلاق را بپذیریم (و هرچه عَرَض باشد، مانند حافظه یا شخصیت یا...)، در این صورت، اگر اخلاق فردی عوض شود، باید هویت او نیز عوض شود و آن موجود، دیگر موجود سابق نباشد؛ درحالی‌که چنین نیست. بله، می‌پذیریم که اخلاق می‌تواند در وجود انسان تأثیر بگذارد و آن را تشدید کند؛ ولی نمی‌تواند جوهر انسان یا همان «من» را تغییر دهد؛ و هویت انسان به جوهر اوست، نه به اعراضی که بر جوهر عارض می‌شوند.

با توجه به اشکالات متعددی که به دیدگاه استمرار روانی وارد شد، ما این دیدگاه را دیدگاه صحیحی نمی‌دانیم و دیدگاه این‌همانی جوهری غیرفیزیکی را می‌پذیریم. بر اساس دیدگاه، «این‌همانی جوهری غیرفیزیکی»، هویت «من»، نه بدن فیزیکی و اموری همانند مغز است تا وحدت آن با تغییرات بدنی از بین رود و نه حالات ذهنی برخوردار از روابط

علی است تا وجود آن، حقیقتی غیر از من قلمداد شود؛ بلکه هویت ثابت من همان جوهر فرامادی است که اولاً به‌رغم تغییرات بدنی همچنان ثابت می‌ماند و ثانیاً محل تحقق حالات مختلف درونی است؛ به‌طوری که همه پدیده‌های درونی، مانند آگاهی، احساسات و عواطف، قائم به آن هستند و حتی اگر این پدیده‌ها کاملاً دستخوش تحول قرار گیرند، آن جوهر فرامادی ثابت می‌ماند؛ به‌گونه‌ای که همه آن تحولات به این جوهر نسبت داده می‌شود (الهی‌راد، ۱۴۰۱، ص ۵۷۹). بر همین اساس می‌گوییم: «من همان انسانی هستم که قبلاً عصبانی بودم و الآن حلم دارم» و «من همان شخصی هستم که قبلاً بخیل بودم و الآن سخی هستم».

به‌عبارت‌دیگر، وقتی جوهر نفس را به‌عنوان ملاک هویت شخصی انتخاب کردیم، اخلاق نمی‌تواند هویت فلسفی ما را شکل دهد. بله، اخلاق می‌تواند شخصیت یا همان اعراض یا شئون جوهر را تشکیل دهد و این غیر از اصل هویت و وحدت عددی است.

نتیجه‌گیری

ما در هر دو دیدگاه استمرار روانی و این‌همانی جوهری غیرفیزیکی، به کمک عقل نمی‌توانیم اثبات کنیم که اخلاق در تحقق هویت شخصی نقشی داشته باشد. اگر دیدگاه استمرار روانی را بپذیریم، مطالعات شهودی - تجربی نشان می‌دهد که مجموعه‌ای از مؤلفه‌ها در تحقق هویت شخصی نقش دارند. از همین‌رو نظریه استمرار روانی مورد چالش قرار می‌گیرد. البته در بین مؤلفه‌هایی که مورد آزمایش قرار گرفت، اخلاق همواره در صدر توجه قرار داشت. بنابراین اگر بخواهیم در نظریه استمرار روانی یک ملاک را مطرح کنیم، به نظر می‌رسد که اخلاق از دیگر مؤلفه‌ها، از جمله حافظه، موجه‌تر باشد. این مطالعات نشان می‌دهند که بسیاری از مؤلفه‌هایی که آزمایش شدند، به‌نحوی با اخلاق در ارتباط بوده‌اند و شاید مطالعات دقیق‌تری در این زمینه لازم باشد. یکی از ضعف‌های این مطالعات این بود که برخی مؤلفه‌ها، مثل باورها و اعتقادات، مورد توجه قرار نگرفتند. نکته مهمی که به نظر می‌رسد، این است که اخلاق چون خودش منشائی دارد، خود یک ملاک پایه نباشد. بنابراین اگر آن منشأ (که در مکاتب گوناگون درباره آن اختلاف‌نظر هست) بررسی شود، شاید بتوانیم به یک ملاک بهتری دست پیدا کنیم؛ اما اگر دیدگاه صحیح را - که دیدگاه این‌همانی جوهری غیرفیزیکی است - بپذیریم، آن‌گاه می‌گوییم: اخلاق و هرچه عرض باشد، نمی‌توانند در هویت شخصی نقشی داشته باشند و یک جوهر فرامادی ثابت وجود خواهد داشت که تمام این ملاک‌ها، از جمله اخلاق، به آن نسبت داده می‌شود.

منابع

- الهی راد، صفدر (۱۴۰۱). بررسی تطبیقی دیدگاه «استمرار روانی» و «جوهر غیرفیزیکی» در باب این‌همانی شخصی. پژوهش‌های هستی‌شناختی، ۱۱(۲۲)، ۵۸۸-۵۶۳.
- رودبندی‌زاده، مهدی و فیاضی، غلامرضا (۱۳۹۶). دلایل و شواهد قرآنی بر تجرد روح در قرآن. معرفت‌کلامی، ۸(۱)، ۹۵-۱۱۰.
- ضیائی‌نیا، ناصرالرضا و فایده‌ئی، اکبر (۱۳۹۴). تبیین حقیقت روح و استعمالات قرآنی و روایی آن با توجه به دیدگاه علامه طباطبائی. معرفت‌کلامی، ۶(۲)، ۴۸-۲۷.
- کرباسی‌زاده، امیراحسان و شیخ‌رضایی، حسین (۱۴۰۱). آشنایی با فلسفه ذهن. تهران: هرمس.
- یوسفیان، حسن و خوش‌صحت، مرتضی (۱۳۹۱). حقیقت انسان و تأثیر آن در تبیین حیات پس از مرگ از نگاه سید مرتضی. معرفت‌کلامی، ۳(۲)، ۴۸-۲۵.
- Allport, G.W. (1937). *Personality: A psychological interpretation*. Oxford, England: Holt.
- Behan, D. (1979). Locke on Persons and Personal Identity. *Canadian Journal of Philosophy*, 9(1), 53–75.
- Haslam, N. & Bastian, B. & Bissett, M. (2004). Essentialist beliefs about personality and their implications. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 30(12), 1661-1673
- Maslin, K.T. (2001). *An Introduction to the philosophy of mind*. Cambridge: St. Polity Press.
- Olson, E.T. (2024). Retrieved from <https://plato.stanford.edu>
- Shoemaker, S. (1979). Identity, Properties, and Causality. *Midwest Studies in Philosophy*, 4(1), 321–342
- Strohinger, N. & Nichols, S. (2014). The essential moral self. *Cognition*, 131(1), 159-171.